بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

25/11/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - روایات دال بر برائت شرعیه - حدیث رفع

**ادله برائت (حدیث رفع)**

**بحث از مفاد حدیث**

عرض کردیم که مرحوم شیخ بحثی را عنوان می کند که این روایت شمولش نسبت به شبهات حکمیه محل اشکال هست. تقریب کلام شیخ این هست که دو مقدمه دارد. مقدمه اول اینکه مراد از ما لا یعلمون افعال هست. این یک مقدمه. مقدمه دوم وقتی مراد افعال شد ظاهرش شبهات موضوعیه است نه شبهات حکمیه. مقدمه اول را به دو دلیل استشهاد می کنند. یکی به قرینه سیاق چون در سایر فقرات مراد افعال هست، این هم سیاق اقتضا می کند که این افعال باشد. دلیل دوم اینکه به قرینه سیاق آن چیزی که اینجا مقدر است مؤاخذه است. چون در سایر فقرات مؤاخذه مقدر است اینجا هم همان مؤاخذه باید مقدر باشد. وقتی مؤاخذه مقدر شد ظاهر مؤاخذه، مؤاخذه بر نفس مذکورات است. و حرمت مجهوله بر خودش مؤاخذه تحقق ندارد. مؤاخذه بر تحقق حرام در خارج است. یعنی آن فعل خارجی است. این خودش قرینه است برای اینکه مراد فعل است. خب این مقدمه اول. مقدمه دوم اینکه وقتی مراد فعل شد ظاهرش شبهات موضوعیه است. توضیح ذلک اینکه وقتی ما می گوییم که یک شیئی مجهول است یک سری عناوین ذاتی شیء دارد و یک سری عناوین ارزی دارد. ولی وقتی ما می گوییم مثلا فلان انسان مجهول است نمی دانم چه کسی است اسمش چیست خصوصیات ذاتی اش چیست اما جایی که شخص را می شناسیم و می دانیم که این آقا است ولی نمی دانیم که آدم خوبی است یا آدم بدی است این از ظهور بدوی دلیل خارج است. انسان ناشناس یعنی انسانی که اصلا هویتش شناخته شده نیست. اما انسانی که هویتش روشن است ولی ویژگی خوب بودن و بد بودنش مجهول است این نیاز به تصریح دارد باید بگوییم مجهول الحال. اما مجهول علی وجه الاطلاق وقتی اطلاق می شود یعنی اصلا شناخته نمی شود. رو همین جهت هم در رجال می گویند که بین شخص مجهول و شخص مهمل فرق است. در اصطلاح قدیمی که در کتاب های اصیل رجالی به کار رفته است می گویند مجهول یعنی کسی که اصلا نمی شناسیم کیست اما کسی که می شناسیم

کیست ولی نمی دانیم ثقه است یا نیست این کلمه مجهول در موردش اطلاق نمی شود. خب این چکیده مطالب مرحوم شیخ.

ما در مورد مقدمه اول که مراد از ما لا یعلمون افعال هست، بحثی نداریم. ما عرض می کردیم که اصلا نیاز به این مقدمه به اثبات دلیل نداریم. اصلا ما لا یعلمون حتما فعل هست چون کلمه رفع و وضع و امثال اینها در تعبیر های روایی فقط به افعال تعلق می گیرد. البته یک بحثی اینجا را شبیه همین بحثی که مرحوم شیخ مطرح کرده است باید مطرح کنیم که آن این است که آیا مراد از افعال فعل بعد از وقوع است یا قبل از وقوع است. یعنی فعل به قید تحقق در خارج است یا قید هنوز محقق نشده است در خارج هست. یا همان دو تقریبی که مرحوم شیخ قرار داده است ممکن است آن دو تقریب را برای این مطلب این بحث مطرح کنیم که حالا تقریبش را عرض می کنم بعد از اینکه در مقدمه دوم صحبت کردیم در مورد آن تقریب صحبت می کنم. خب این مقدمه اول. اما عمده بحث در مقدمه دوم است که آیا لازمه اینکه مراد افعال باشد این هست که اختصاص داشته باشد به شبهه موضوعیه؟ پاسخ مطلب این است که به نظر می رسد که این مطلب ناتمام است اختصاص شبهه موضوعیه. توضیح ذلک اینکه اگر یک زمانی بحث ما آن نکته ای که در بحث، به دو جهت اصلا کلام مرحوم شیخ ناتمام به نظر می رسد. یک جهت اینکه اگر بحث ما یعنی آن نکته ای که سبب می شود که رفع صورت بگیرد اصل عدم شناسایی عنوان موضوع باشد. خب کلام شما تام است. یک موقعی است همین که نشناسیم که این شخص کیست این موضوعیت داشته باشد. خب کلام شما حالا منهای آن جهت دومی که عرض می کنم تمام می توانیم فرض کنیم. ولی در ما نحن فیه نفس ناشناخته بودن عنوان عمل که نمی دانیم این خمر است یا خل است، این موضوعیت ندارد. شاهدش هم این است که اگر آن دو عنوانی که ما نمی دانیم که موضوع فعل ما مصداق کدام یک از آن دو عنوان هست هر دو شان از جهت حکمی مثل هم باشند هر دو شان مثلا مباح باشند و هر دو شان حرام باشند. دیگر بحثی نیست. بحث جایی هست که دو تا عنوان مختلف باشد یک عنوانش مباح باشد و یک عنوانش حرام باشد. ما نمی دانیم داخل در عنوان محرم هست یا محلل. از این جهت هست که شک بر ما حاصل شده است. پس بنابراین مجهول بودن از باب این نیست که عنوانش

مجهول است. از باب این است که عنوان محرم نمی دانیم بر او منطبق شده است یا خیر. وقتی که چنین شد دیگر وجه ندارد که ما بگوییم که اختصاص دارد به جایی که مجهول بودن از ناحیه جهل به عنوان است. جایی که جهل به عنوان نداریم جهل به حکم خود موضوع را داشته باشیم شامل می شود. چون در واقع آن چیزی که اینجا مهم است این است که آیا حرمت روی این ما لا یعلمون منطبق می شود یا نمی شود. حالا حرمت یا به جهت اینکه چون عنوانش مشکوک است و نمی دانیم که این شیءخارجی که جلوی من هست آیا شرب خمر است؟ این فعلی که می خواهم انجام دهم شرب خمر است یا خل؟ یا اینکه نه فعل خارجی مشخص است که شرب توتون است ولی نمی دانیم شرب توتون حلال یا حرام است؟ این دیگر وجهی ندارد که ما اختصاص دهیم به جایی که منشأ شک ما به این شیء نحوه انطباق عنوان باشد. نه عنوانش مشخص باشد حکم این عنوان مجهول باشد آن را هم شامل می شود. این یک نکته. نکته دوم اینکه اصلا این مطلب که خلاصه آیا مراد از مجهول، مجهول الذات هست یا، یعنی مجهول الحرمه است یا مجهول الحال و امثال اینها. این بستگی به تناسبات حکم موضوع دارد و نحوه به کار بردن جملات دارد. خیلی وقت ها جملاتی که ما به کار می بریم خود آن جملات قرینه است برای اینکه مراد از جهل، جهل به شیء خاص است. من روایت را به یک تعبیر مشابه تبدیل می کند در این تعبیر مشابه شما ملاحظه بفرمایید چطوری فهمیده می شود. اگر ما گفتیم چیزی را که ما نمی دانیم لا یجب ما لا یعلم. اینجا آیا اشکال دارد که ما از این ما یجب ما لا یعلم، یعنی ما لا یعلم بوجوبه. یعنی آن چیزی که وجوبش را نمی دانیم واجب نیست. به نظر می رسد که همین که فعل ما کلمه وجوب هست این می تواند تعیین کننده متعلق جهل و عدم علم ما باشد. اینجا رفع ما لا یعلمون یعنی ایجاب از ما لا یعلمون برداشته شده است. لا یکون ما لا یعلمون واجبا. وقتی محمول ما رفع الوجوب باشد و سلب الایجاب باشد خود همین می تواند قرینه باشد برای اینکه آن متعلق عدم علم ما عدم علم به وجوب شیء هست. یعنی آن چیزی که نمی دانیم واجب است آن شیء دیگر وجوبش برداشته شد. اینکه حتما باید مراد از ما لا یعلمون، ما لا یعلمون عنوانه باشد، به خاطر کأنه قرینه ای بر تقیید وجود ندارد. در حالی که جایی که فعل ما یک فعل خاصی است، فعل می تواند قرینه بر آن مفعول محذوف

ما باشد. ما لا یعلمون یعنی ما لا یعلمون وجوبه. این هیچ مانعی ندارد که این اراده شود. البته این معنایش این است که اجمال. معنایش این است که هم کلمه ما لا یعلمون می تواند متعلقش، ما لا یعلمون ذاته باشد هم می تواند ما لا یعلمون وجوبه باشد. یعنی آن عبارتی که فعلی که در جمله به کار برده شده است صلاحیت تقیید دارد. بالفعل مطلب را اثبات نمی کند. ولی این مطلب، اگر این را به خصوص ضمیمه کنیم با نکته اولی که عرض کردم که در واقع آن چیزی که تعیین کننده است که متعلق چیست آن بستگی به نحوه حکم ما دارد. یعنی به این معنا وقتی ما می دانیم که نفس جهل به متعلق به عنوان، یعنی عنوان متعلق را ندانستن آن دخالتی ندارد اگر هم به عنوان جهل از باب اینکه نمی دانیم عنوان محرم بر این انطباق دارد یا عنوان محلل. یعنی باز هم پای حکم پایش کشیده شده است وسط این عنوان واجب برایش منطبق است یا عنوان غیر واجب بر او منطبق است؟ وقتی باز پای حکم کشیده شود علی ای تقدیر مراد حکم باشد این است که فعل ما خودش یک حکمی است یک وجوبی هست خود همین می تواند مؤید این نکته باشد که مفاد این جمله این است که ما لا یعلمون بوجوبه فهو غیر واجب. متعلق عدم علم، عدم علم به وجوب شیء باشد. اعم از اینکه علم به عدم وجوب ناشی از این هست که نمی دانیم مصداق عنوان واجب است یا مصداق عنوان غیر واجب است یا از باب اینکه ذاتا عنوانش را می دانیم نماز جمعه را می دانیم ولی نمی دانیم نماز جمعه واجب است یا نیست. یک موقعی نمی دانیم که این طرف قبله هست یا نیست. اصل نماز خواندن به این طرف را فرض کنید شما چهار طرف اینجا وجود دارد به سه طرفش قدرت ندارید شما نماز خواندن و این یک طرف فقط قدرت دارید. اگر قبله باشد باید به این طرف نماز بخوانم اگر قبله نباشد لازم نیست نماز خواندن. اینجا من در واقع منشأ اینکه شک دارم که آیا واجب است این طرف نماز بخوانم یا آیا واجب است نماز نخوانم شک در این است که آیا اینجا الصلوه الی القبله است یا الصلوه الی غیر القبله است. یک موقعی منشأ شک من در وجوب این شیء این است که آیا مصداق واجب است یا غیر واجب. هر دو اینها به هر حال لا یعلم بوجوب هذا العمل. در واقع در هر دو اینها به نظر می رسد که اینجا مفاد این است که کل ما لا یعلم بوجوبه سواء کان منشأ

الشک فی وجوبه. الشک فی حکم الشیئ ذاتا یا الشک فی کونه مصداقا لعنوان معلوم الحکم، معلوم الوجوب أو معلوم عدم الوجوب. همه اینها را ظاهرا اطلاق می داند.

سوال: .....دوم که فرمودین فرق این است که ما به قرینه سیاق اختصاص به مؤاخذه از استظهار نکنیم اما اگر کلام شیخ را قبول کردیم که مراد مؤاخذه است می شود رفع المؤاخذه نه رفع الوجوب که بگوییم به خاطر.... مراد وجوب است

پاسخ: نه اینکه عرض کنم اینجا من بحث را به این زاویه مطرح کردم از باب اینکه ما بحث مؤاخذه و امثال اینها ر ا مطرح نمی کنیم. این رفع را به معنای ایجاب معنا می کنیم. و الا اگر بحث رفع مؤاخذه را هم مطرح کنیم بحث حرمت و اینها را می شود پیش کشید. یعنی آن چیزی که لا یعلم بکونه منشأ للمؤاخذه، فالمؤاخذه عنه مرتفعٌ. آن چون راحت تر بود روی آن تصویری که ما داریم آن را روی این پیاده کرده اند. عین همان را روی مبنای شیخ هم می شود پیاده کرد. حالا من عرض می کنم شبیه همان حرف ها در مبنایی که ما داریم هم مشابهش می آید. من روی این پیاده کردم چون یک قدری سخت تر بود کلمه مؤاخذه و امثال اینها را...

سوال: ..استناد به اصل حکم راحت تر از اسناد به عنوان حکم است درست است؟ آنجایی که حکم مجهول است ما لا یعلمون بیشتر...

پاسخ: نه می خواهم بگویم لا یعلمون یعنی لا یعلمون حکم این عنوان. حالا لا یعلمون از باب اینکه ذاتا نمی دانیم که حکمش چیست یا از باب اینکه، هر دو را شامل می شود

سوال: یعنی شمارش نسبت به این احکام

پاسخ: نه هیچ ... خاصی ندارد. هر دو اش چیز هست یعنی اصل، یعنی اگر یک موقعی نفس جهل به عنوان خودش موضوعیت داشت آن ممکن بود بگوییم مراد شبهه موضوعیه است ولی جلب عنوان که موضوعیت ندارد.

سوال: می خواهم بگویم شمولش نسبت به حکم اقوی است از...

پاسخ: نه آن خیلی روشن نیست. هر دو را شامل می شود و خیلی خصوصیت ندارد. ما لا یعلمون یعنی لا یعلمون به اینکه این حرام است یا نیست. لا یعلمون بحرمته. حال در کلام شیخ که حرمت و اینها را مطرح می کنند، حالا فرض کنید می گوید که حالا مؤاخذه را شما در نظر بگیرید می گوید عقاب بر چیزی که لا یعلمون بکونه منشأ للعقاب برداشته شده است. حالا منشأیت ان از عقاب یا از باب این است که خودش محرم است یا از باب اینکه نمی دانیم مصداق عنوان محرم است یا محلل. اعم از این است که حرمت خودش را ندانیم یا حرمت عنوانی که بر این منطبق می شود را ندانیم. خب اینکه به نظر می رسد که این اختصاصی به شبهات موضوعیه ندارد. شبهات حکمیه را هم می گیرد. بله عرض کردم یک بحث دیگری اینجا مطرح است و آن بحث این است که ما عرض کردیم که رفع و وضع در لسان روایات دو گونه اطلاق دارد. یک گونه اطلاق رفع و وضع متعلق به افعال هستند قبل از تحقق. قبل از خارجیت. رفع یعنی اینکه ایجابش را برداشتیم. یکی مراد از رفع و وضع این است که عمل خارجی که تحقق پیدا کرده است شارع این را رفع می کند. رفع می کند یعنی چه یعنی آن تبعاتی که این عمل دارد من المؤاخذه و الکفاره و امثال اینها آن تبعات را بر می دارد. خب بحث سر این هست که مراد از ما لا یعلمون ممکن است ما بگوییم که اینجا مراد از ما لا یعلمون عمل واقع شده است. به قرینه اینکه مراد از مثلا خطا و نسیان و مثلا حسد و امثال اینها عمل انجام شده و واقع شده و آن عملی که در خارج تحقق پیدا کرده است به قرینه سیاق ان عمل انجام شده است در واقع آن دو قرینه ای که مرحوم شیخ آورده اند آن دو قرینه ای که بحث سیاق و مؤاخذه هر دو را در این بحث پیاده کنیم. به این تعبیر. بگوییم چون در خطا و نسیان و نمی دانم ما اضطروا علیه و ما اکرهوا علیه و فقرات، مراد عمل انجام شده است یعنی آن محرمی که در خارج تحقق پیدا کرده است مراد از ما لا یعلمون هم عمل انجام شده است و امثال اینها. خب این یک تقریب.

یک تقریب دیگر این هست که چون مقدر در سایر فقرات مؤاخذه است، مقدر در این فقره هم مؤاخذه است و مؤاخذه بر عمل خارجی است. پس معنایش این است که آن عملی است که خارجا تحقق پیدا کرده است که آن موضوع مؤاخذه است. دقیقا همان دو تقریبی که

مرحوم شیخ برای آن بحث اینکه افعال مراد هست ما آن را بر اینکه مراد از افعال، افعال انجام شده و محقق شده است. فعل خارجی، مراد این هست.

سوال: ببخشید سیاق...

پاسخ: چون ما اضطروا علیه یعنی آن عمل خارجی که شما مجبور شدید انجام دهید

سوال: شاید از این باشد که شما.. بعدا...

پاسخ: نه مراد این نیست. حسد یعنی چه؟ یعنی اگر حسد کردید دیگر چیز ندارد مراد عمل محقق شده است. خطأها و نسیانها آن مطلب هست.

ولی به نظر می رسد که این تقریبات ناتمام است. اولا اینکه مرحوم شیخ می فرماید که قرینه سیاق. قرینه سیاق در صورتی درست است که اولا همه فقرات مراد عمل خارجی باشد. در حالی که در ما نحن فیه، ما لا یطیقون که عمل خارجی نیست. ما لا یطیقون سایر فقرات درست است عمل خارجی است. یا قطعا یا احتمالا. حالا خطأ و نسیان یک بحث هایی دارد در مورد اینکه آیا نفس خطا مراد هست و، آن هم نفس خطا هم باشد عمل خارجی است. آن هم ما اخطئوا است آن حالا تفاوت ندارد. علی ای تقدیر تمام فقرات این حدیث غیر از ما لا یطیقون مراد آن عمل خارجی ای که گناه است. مراد آن گناه است و درست است ولی ما لا یطیقون که این نیست. امکان ندارد. بنابراین مراد از ما لا یطیقون واجباتی هست که لا یطیقون. پس در صورتی شما سیاق را می توانید در نظر بگیرید که سیاق موجود باشد اینجا سیاق موجود نیست. ما لا یطیقون مراد عمل انجام شده است و عمل قبل از انجام است لا یطیقون یعنی نمی توانید انجام دهید

سوال: معنای خاصه دارد آن ما لا یطیقون. امکان ندارد تصویرش غیر از این..

پاسخ: ولو امکان نداشته باشد معنایش این است که سیاق ندارد.

سوال: حاج آقا برای اینکه فقط یک دانه است. یعنی وقتی مثلا بین نه تا فقره یک دانه اش اینجوی است معنایش این است که ظهور...

پاسخ: نه نمی دهد. معنایش این است که مراد جامع است. این خصوصیت، خصوصیت ندارد دیگر. یعنی معنایش این است که

سوال: سیاق را باید در مورد آن که محتمل الوجهین باشد..

پاسخ: نه معنایش این است که اصلا سیاق وجود ندارد. معنایش این است که اصلا یک موقعی شما می گویید که ظاهر این ادله این است که نحوه تعلق رفع به اینها یک سنخه واحده است. سیاق را اینجور می گویید که یک موقعی هست اصلا می گویید که تعلق رفع به این اشخاص به دو سنخه محال است. یک جور اینجوری تقریب می کنید. یک موقعی می گویید خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که نحوه تعلقش به همه اینها به یک مدل هست. خب اگر ما اینجوری در نظر بگیریم اینجا قطعا به یک مدل نیست. نسبت به بعضی هایش به اعتبار تبعه عمل واقع شده است و نسبت به بعضی هایش به اعتبار این است که این ایجابش برداشته می شود و ایجاب به عهده مکلف نیست. بنابراین آن نکته ای که منشأ می شود که ما تعیین کنیم آن نکته وجود ندارد. بنابراین ما لا یعلمون می تواند شبیه ما لا یطیقون باشد و می تواند شبیه سایر فقرات باشد. این سیاقی وجود ندارد. می دانید شبیه چیست؟ یک موقعی در یک جمله مثلا ده تا شیء وجود دارد و یک موقعی نه تا از آنها مستحب هست و در دهمی شک داریم که آیا این واجب است یا مستحب است ما می گوییم که این مثلا ظهور دارد که مستحب است. یا ظهور در وجوب ندارد و ظهور در استحباب دارد. یک موقعی هست نه، از ده تا هشت تای آن واجب است. یکی از آنها مستحب است. دهمی اش را نمی دانیم که چه شکلی است. خب دهمی اش ممکن است واجب باشد ممکن است مستحب باشد. یعنی یک دانه هم باشد آن سیاق را خراب کرده است. معنایش این است که این در مقام بیان جامع است. یک نسبت برتر، نسبتی که هر دو را شامل می شود مراد است. وقتی که چنین شد این نسبت، نسبت به ما لا یعلمون به اعتبار عمل انجام شده است یا به اعتبار این است که عمل انجام نشده آن را نمی شود تأیید کرد. ببخشید این یک عملی که من تلاش می کنم انجامش نتواند بدهد آن موقع نمی توانیم بگوییم در مرحله انجام بوده است. ببینید آنها نکته بحث را بگیرید، بحث این است که گناهی که انجام می دهید یک موقعی می گویید این گناهی که انجام می دهید، این گناه پای

شما نوشته نمی شود. این یک جور است. یک موقعی است که می گویید آن چیزی که نمی توانید به گردن شما نیست. یعنی واجب نیست. دو سنخ است اصلا. ما لا یطیقون به اعتبار عدم ایجاب شیء است و متعلق واجبات است. وقتی عمل انجام شده باشد متعلقش محرمات است. اصلا چیزش مختلف است. یعنی بحثی که هست ما لا یطیقون یعنی آن چیزی که قدرت ندارید واجب نیست. آن یکی یعنی آن چیزی که انجام دادید که محرم بوده است

سوال: خب چرا اینجوری معنا نمی کنید که چیزی که رفتید انجام دهید و نتوانستید انجام دهید مؤاخذه نمی شوید.

پاسخ: معنای لا یطیقون که این نیست. خود لا یطیقون. لا یطیقون چیست؟ لا یطیقون یعنی فعلی که لا یطیقون. مؤاخذه بر فعل که نیست. لا یطیقون یعنی واجب نیست.

سوال: ترک...

پاسخ: نه در ترک. خود لا یطیقون را می گوید. مؤاخذه بر ترک که نگفته است. بحث سر این است که اولا اصلا تلاش و اینها ندارد لا یطیقون ندارد که تلاش باید بکنید. این حرفها که ندارد یعنی آن چیزی که قدرت ندارید واجب نیست. بحث این است. پس بنابراین اولا اینجا آن سیاق در صورتی هست که تمامش آن غیر از فقره مورد نظر ما به یک نسخ باشد. ولی جایی که غیر از آن فقره ما نظر به یک نسخ نباشد. ولو اکثریتشان به یک نسخ باشد، اکثریت تعیین کننده آن فقره مورد نظر ما نیست اولا. ثانیا این در صورتی هست که شیوه تعبیر این فقرات یکسان باشد. ما عرضمان این هست که ما لا یعلمون عنوان مضارع است. ولی جملات قبلی اش یا مصدر است یا ماضی است. ما اضطروا علیه. ما اخطئوا، ما نسوا، ما اکرهوا علیه و امثال اینها ولی لا یعلمون مضارع است. این لا یعلمون مضارع بودنش تناسب دارد که با لا یطیقون که آن هم مضارع است این اگر بخواهیم چیز کنیم با او تناسب دارد نه با آن چیزهای دیگری که در جمله وجود دارد. پس بنابراین سیاق هم اگر وجوب دارد در صورتی سیاق ظهور بخش هست که تعبیر اشیائی که در سیاق واحد قرار گرفته باشند تعبیر واحد باشد ولی اگر شیوه تعبیرشان متفاوت باشد یعنی یک چیز دیگری است رو همین

جهت به نظر می رسد که سیاق قرینیت ندارد. اما بحث مؤاخذه ای که مطرح شده است، ما در جمله تقدیری نمی گیریم. ما دلیل نداریم که اینجا تقدیر وجود دارد. تقدیر اصلا وجود ندارد. بحث این است که یک فعل، قبل از اینکه انجام بشود اگر گفتیم که این فعلی که انجام نگرفته است به گردن شما است یعنی واجب است. نه اینکه وجوب را اینجا تقدیر می گیریم. فعل را که به گردن قرار می دهیم یعنی ایجاب شیء اگر گفتیم فعل گناهی که شما انجام می دهید این گردن شما را گرفته است یعنی منشأ مؤاخذه است. هیچ گونه تقریب لفظی وجود ندارد بلکه این هست که در عالم اعتبار، اگر فعلی را که تحقق ندارد گفتیم گردن شما است یعنی واجب است. فعلی که انجام گرفته است گفتیم گردن شما است این مصححش این است که کفاره دارد عقوبت دارد و یک سختی هایی از جانب آن فعل متوجه شما هست. بنابراین تقدیر اینجا نیست. بلکه مصحح هایش مختلف است. خب شما بگویید که باز گردید به همان قرینه سیاق بگویید که مثلا ظاهر کلام این هست که همه مصحح ها به یک سنخ واحد هست پاسخ مطلب این هست که بستگی دارد که اینها چه شکلی ما بفهمیم. اگر این شیء ما قبل از تحقق عمل هست، فعل قبل از تحقق را اگر گفتیم به گردن شما است معنایش این است که واجب است. یعنی در واقع برگشت می کند به اینکه ما بگوییم سیاق اقتضا می کند که همه نحوه تعلق این شیء به انسان به نحو واحد باشد این مطلب درست نیست. بستگی دارد که آن شیء چطوری ملاحظه شده باشد و این نکته دیگری هست و آن غیر از آن سیاق قبلی بود ها. آن سیاق قبلی مطلبش این بود که ما می خواستیم به قرینه سیاق ما لا یعلمون را تعیین کنیم بر اینکه مراد از ما لا یعلمون عمل انجام شده است. عمل قبل از عمل نیست. ولی ما نحن فیه می خواهیم از باب این مطلب می گوییم ولو ذاتا ما لا یعلمون ظهور دارد در عمل انجام نشده قبل از عمل. ولی به دلیل یک ظهور دیگری اینجا وجود دارد و آن ظهور نحوه تعلق رفع. آن ظهور باعث می شود که ما لا یعلمون را که ظهور ذاتی اش در عمل قبل از عمل هست نحوه اش را تغییر دهد. پاسخ مطلب این است که این مطلب درست نیست. ظهور آن نحوه تعلق بستگی دارد که آن متعلق چه شکلی باشد. اگر آن متعلق عمل واقع شده باشد، رفع عمل واقع شده یعنی تبعات عمل را برداشتن. اگر عمل قبل از انجام باشد رفع آن یعنی رفع الایجاب. یعنی در واقع شما نباید

بگویید چون رفع ظهور دارد که رفع واحد هست بنابراین متعلقاتش را ظهور بدوی اش را برطرف کنیم نه. آن ظهور بدوی نحوه رفع را تعیین می کند. رفع خودش ظهوری ندارد که ظهورش واحد است یا متعدد است. بستگی دارد متعلقش چه شکلی است. اگر متعلقش ظهورش این باشد که دو شکل باشد رفع هم دو شکل باشد. اینکه رفع مصحح رفع در عالم اعتبار چیست این بستگی دارد که آن متعلق چه شکلی ملاحظه شده باشد.

سوال: یعنی شما می خواهید بگویید که حل مشکل آنجا باعث می شود که اینجا مشکل حل شود

پاسخ: بله دیگر یعنی بحث این است که رفع، اینکه شما فرض کردید که وحدت دارد نه همچین ظهوری به وحدت ندارد. بستگی دارد که متعلق شما آیا مثل هم باشند یا نباشند. اگر متعلق شما هر دو شان عمل انجام شده است مراد از رفع آن هم، رفع تبعه این گناهی که انجام شده است و امثال اینها است. ولی اگر مراد عمل انجام شده نباشد عمل قبل از انجام باشد خب مراد رفع الایجاب است. اگر مختلف باشند رفع آن هم مختلف است اینکه ما بگوییم حتما ظهور دارد که همه از یک سنخ هستند نه همچین چیزی نیست. و من تصور می کنم حالا یک نکته ای عرض کنم آن این است که اصل روایتی که از پیغمبر صلوات الله علیه وارد شده است روایت اولیه سه تایی بوده است. آن سه تا خطا و نسیان و ما اضطروا علیه است و ما استکرهوا علیه است. این سه تایی که روایت هست این سه تا رفعشان به یک شکل واحد بوده است همه شان. ائمه معصومین علیه السلام رفع های مختلفی که همه شان از پیغمبر وارد شده بوده است آن رفع ها را در یک عبارت وحدانی گنجانده اند. آن رفع ها در سیاقت های مختلفی بوده اند. یکی از آنها مثلا رفع ما لا یعلمون بوده است. رفع ما لا یطیقون بوده است. ما لا یعلمون و ما لا یطیقون به اعتبار رفع ایجاب هست. در تعبیری که ائمه معصومین به کار برده اند یک معنای جامعی به کار رفته است و این معنای جامعی هم اشکال ندارد. حالا وقت گذشته است و من فقط یک نکته ای اینجا عرض کنم و آن این است که تصویری که ما از این بحث داریم که متعلق رفع را افعال می گیریم بسیاری از این بحث هایی که در کلمات آقایان مطرح شده است را اصلا از بین می برد. چون یک بحث مفصلی در کلمات اقا ضیاء و دیگران و آقای خوئی و آقای صدر و امثال اینها صورت گرفته

است در مورد اینکه آیا اینجا ما لا یعلمون می تواند جامع بین حکم مجهول و فعل مجهول باشد یا نباشد؟ آیا اصلا اینجا جامع تصویر می شود یا نمی شود ظهور دارد یا ندارد نمی دانم اسناد حکم رفع به حکم، اسناد ما هو له است اسناد رفع به موضوع اسناد بما لا هو له است و بحث های مفصلی اینجا وجود دارد بحث های ثبوتی و اثباتی و ما همه آن بحث ها را حذف می کنیم. چون با توجه به این نکاتی که عرض کردیم اصلا به نظر می رسد که آن بحث ها ضرورت ندارد. فقط یک نکته می خواهم عرض کنم در مورد آن بحث اسناد الی ما هو له و اسناد الی ما غیر هو له. مرحوم شهید صدر کأنه محال می داند که یک اسناد واحد هم اسناد بما هو له باشد و اسناد بغیر ما هو له. در حالی که مطلب درست نیست. ما خارجا یکی از مثال های معروفی که در معانی بیان از قدیم در مختصر می خواندیم این شعر معروف است. می گوید ثلاثه تشرق الارض بطلعتها شمس الضحی و ابو العباس و القمروا می گوید سه چیز است که دنیا را نورانی کرده اند. خورشید، ابو العباس، و قمر. در مدح ابو العباس دارد می گوید. ابو العباس اینجا اسنادش به غیر ما هو له است شمس و قمر اسنادش به ما هو له است. چون این هیچ مانعی هم ندارد. اصل نکته اش هم این است که اسناد به ما هو له و به غیر ما هو له تصرف در مرحله لفظی نیست. تصرف در مرحله ما قبل لفظ است. یعنی کأنه طرف ادعا می کند که ابو العباس شبیه خورشید است وقتی خورشید شد اسناد دیگر حقیقی می شود. کأنه می خواهد بگوید سه تا خورشید در عالم وجود دارد یک خورشید خورشید آسمان. سه تا موجود نوربخش در عالم وجود دارد یکی خورشید و یکی ماه و یکی ابو العباس. اینها در واقع قبل از اسناد ادعا صورت می گیرد.

سوال: آقای صدر درست ... می خواهدبگوید

پاسخ: نه اثباتا اسناد ما هو له و غیر ما هو له و اینها،

سوال: چیزی که در فکر بوده است درست بوده است

پاسخ: حالا آن که درست است یا درست نیست آن را هم نمی خواهم بحث کنم آنها ان قلت و قلت هایی دارد که آیا درست است. ایشان یک بیاناتی دارد که به نظرم بیاناتش هم نادرست است. نمی خواهم وارد بحث شوم ولی عرضم این هست که اگر هم آن نمی دانم

اسناد بما هو له و غیر ما هو له جامع نداشته باشد بحث های مختلفی که وجود دارد و اینها آن چیزی که خارجا تحقق پیدا می کند ادعای این است که این مصداق ما هو له است. بنابراین اسناد کأنه اسناد حقیقی است. در مرحله استعمال تجوز رخ نداده است. در مرحله ما قبل استعمال تجوز رخ داده است. کأنه ادعا شده است که فعل قابل رفع است. نه ادعا شده است که حکم است. قابل رفع است و چیزی است که صلاحیت رفع دارد. یک چیزی است که وجود در عالم تشریع، ید جعل و رفع به او تعلق می گیرد. یک همچین ادعایی شده است می گوید همچنان که حکم را بر می دارد موضوع را هم بر میدارد کأنه این موضوع چیزی هست به اعتبار اینکه حکم به او تعلق می گیرد خود این موضوع ید جعل شارع به او تعلق می گیرد بنابراین در مرحله قبل از عمل ادعای اینکه این شیئی است که امثال اینها تعلق می گیرد. حالا عرض می کنم ما اصلا وارد آن بحث ها کلا نمی خواهم بشوم. حالایک نکته را هم در همین حد عرض کردم این بحث تمام. یک نکته ای حاج آقا اینجا دارند من یک موقعی از حاج آقا شنیده ام این به نظرم نکته قابل بحثی است. ایشان می فرمایند که ما لا یعلمون گاهی اوقات استعمال در آن چیزی می شود که انسان اصلا تصورش را هم نکرده است. غفلت دارد. فان حرّک فی جنبه شیئ و هو لا یعلم یعنی چه؟ یعنی شک دارد؟ اصلا نفهمیده است. ما لا یعلمون یعنی چیزی که تصورش را هم نکرده است. نه تصور کرده است تصدیق نکرده است. و این یک استعمالی هست که ممکن است این ما لا یعلمون به این معنا باشد. احتمالش منشأ اجمال می شود آیا این مطلب درست است یا درست نیست این مطلب را انشاء الله من فردا در موردش صحبت می کنم. این اتفاقا در این بحث هایی که هست عمدتا این بحث هست. از خیلی از بحث های دیگر واقعی تر است حالا ما یعنی بحثی است که حالا من فردا هم توضیح این بحث را می دهم و هم بررسی این بحث را مفصل در موردش صحبت می کنیم که اصلا ترکیبات ما لا یعلمون و لسان روایات به چه نحوه وارد شده است آیا این مطلبی که حاج آقا می فرمایند تا چه قدر قابل بحث است و اینها انشاءالله بحث را فردا دنبال می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد